

غالیان و تأثیر برخی اقدامات آنان بر فرهنگ قرآنی شیعه

دکتر علیرضا رستمی هرانی / دکتر سید رضا مؤدب

استادیار جامعه الزهرا / استاد دانشگاه قم

چکیده

در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام و دانشمندان شیعه، بسیار مشاهده می‌شود که نسبت به خطر غالیان، اقدامات و افکارشان هشدار داده و برخی از رهبران ایشان به مردم معرفی شده‌اند. اما متأسفانه با وجود تلاش‌های اهل بیت علیهم‌السلام و دانشمندان شیعه در برخورد با اقدامات و آراء این جریان منحرف، برخی از اقدامات ایشان، تأثیر خود را بر فرهنگ قرآنی، به‌ویژه تفسیر شیعه، باقی گذارده است. این مقاله بر آن است تا برخی از این اقدامات را، که در حوزه فرهنگ قرآنی شیعه صورت گرفته است، بررسی نماید. مسئله اصلی این مقاله آن است که اقدامات تأثیرگذار غالیان در حوزه فرهنگ قرآنی شیعه چه بوده و این تأثیرات چه میزان و در چه زمینه‌هایی است؟ برای یافتن پاسخ این پرسش، ابتدا مصادیقی از غالیان معرفی شده، سپس برخی اقدامات آنان همچون جعل حدیث، ارائه تأویل فاسد از آیات، و ترویج عقاید باطل به منظور تأثیرگذاری بر حوزه فرهنگ قرآنی تشیع ارزیابی گردیده است.

کلیدواژه‌ها: غالیان، تأویل، اهل بیت علیهم‌السلام.

مقدمه

واژه «غلو» به معنای «تجاوز از حد» است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ذیل واژه/ ابن منظور، ذیل واژه) دربارهٔ قیمت «غلاء» و دربارهٔ قدر و منزلت و عقیدهٔ شخص «غلو» گفته می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ذیل واژه/ مصطفوی، ۱۳۶۰، ذیل واژه) بنابراین، «غالی» کسی است که در دین یا اعتقادات خود دچار غلو و بزرگ‌نمایی دور از واقع باشد. در نتیجه، مصادیق غلو نیز در گذر تاریخ و نسبت به ادیان مختلف، متفاوت است. به نظر می‌رسد در گفتار دانشمندان اسلامی در سده‌های گوناگون، مصادیق متعددی برای غالیان ذکر شده که برخی از آنها عبارت است از:

۱. متظاهران به اسلام که به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امامان دیگر از نسل آن حضرت نسبت خدایی می‌دادند. (مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۳۱/ شهرستانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۷۳)
۲. کسانی که معتقد به ربوبیت و یا دست‌کم نبوت ائمهٔ اطهار علیهم السلام هستند. (سید مرتضی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۱۷)
۳. برخی طوایف مسلمانان که از جمله اعتقادات آنها حلول است. (محقق حلی، ۱۴۱۴، ص ۶۵/ ابن خلدون، ۱۴۰۸، ص ۱۰۲)
۴. کسانی که در برخی مسائل احکام، سخت‌گیری می‌کنند. (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴۵/ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۳۶۶)
۵. کسانی که معتقدند ترجمهٔ قرآن، قرآن است. (اسفراینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹)
۶. کسانی که معتقدند هر ظاهری را باطنی است و شریعت را باطنی غیر از ظاهر آن است و نوعی اباحی‌گری را روا می‌دارند. (مامقانی، ۱۳۶۹، پاورقی ص ۱۵۳ و ۱۵۴)
۷. کسانی که به غیبت و رجعت «محمد حنفیه» معتقد شدند. (مدّرسی طباطبائی، ۱۳۷۵، ص ۲۹ و ۳۰)

از سخنان این نویسندگان چنین برمی‌آید که ایشان «غلو» و «غالی» را بر همان معنای لغوی واژه حمل کرده و هر کس یا کسانی را که به نوعی دچار بزرگ‌نمایی در

عقیده بوده‌اند، به غلو متهم نموده‌اند. اما باید توجه داشت که امروزه از دیدگاه بسیاری از دانشمندان اسلامی، واژه «غلاة» زمانی که بدون هرگونه قیدی به کار می‌رود، به فرقه‌هایی گفته می‌شود که خود را منتسب به شیعه دانسته‌اند. این فرقه‌ها در ظاهر - دست‌کم در یک عقیده - با هم اشتراک دارند و آن غلو در حق ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است. (صفری، ص ۵۲ به بعد)

درباره سرآغاز پیدایش غالیان، در بین دانشمندان اسلامی اتفاق نظر وجود ندارد، اما در این میان، دو دیدگاه حایز اهمیت است:

اول. برخی با استفاده از روایاتی که مرحوم کشی در رجال خود از امام سجّاد و امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) ذکر کرده (طوسی، ۱۴۰۴، ش ۱۷۰-۱۷۴ و ۵۴۹) و یا گزارشی که طبری در تاریخ خود - که منبع تغذیه مورخان بعدی، همچون ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون است - آورده (طبری، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۶۴۷) سرآغاز اندیشه و فتنه غلات را در شخصی به نام «عبدالله بن سبا» جست‌وجو می‌کنند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۵-۹) البته گفته شده که طبری در این گزارش‌ها، تحت تأثیر دو کتاب منسوب به سیف بن عمر تمیمی به نام‌های فتوح و جمل بوده است. (عسکری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۵)

دوم. برخی، روایات عبدالله بن سبا و احراق مرتدّان را جعلی و ساختگی شمرده و سرآغاز جریان غلو را حضور و بروز زنادقه و زندقه‌گری در جامعه اسلامی می‌دانند. (مفید؛ ۱۴۱۴، ص ۱۶۸ / نجدی، ج ۱، ص ۱۳ / عسکری، ۱۴۱۳، ص ۶۴۵)

دیدگاه دوم صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا گزارش‌هایی که عبدالله بن سبا را آغازگر اندیشه غلو معرفی می‌کنند، خود بر ساخته سیف بن عمر است که در اصل، کوفی - که خاستگاه اصلی زنادقه و غالیان در سده‌های اول و دوم بوده - و مانوی مذهب و زندیق بوده که به اسلام تظاهر می‌کرده و دانشمندان احادیث او را دروغ و ساختگی دانسته‌اند. (عسکری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۳ به بعد). همچنین رشد و گسترش فراوان

و همزمان اندیشه‌ی غالی‌گری و زندقه‌گری در اوایل سده‌ی دوم و در قرن سوم، به‌ویژه در شهر کوفه، و اشتراکات زیاد بین این دو جریان در رفتار و عقیده، همچون اباحی‌گری در ترک واجبات و انجام محرمات، ازدواج با محارم و اشتراک در مال و زن و خداانگاری ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و تخریب چهره‌ی دین به‌وسیله‌ی جعل احادیث و وجود افراد شناخته‌شده‌ی زیادی از زندیقان در میان آنان (صفری، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۶۱ و ۲۴۱) سبب می‌شود تا ما نتوانیم ارتباط تنگاتنگ این دو جریان را با یکدیگر نادیده بگیریم. متأسفانه برخی از این اقدامات و افکار بر حوزه‌ی فرهنگ قرآنی نیز تأثیرگذار بوده است.

برخی اقدامات غالیان در حوزه‌ی فرهنگ قرآنی

با وجود راه‌نمایی‌ها و تلاش‌های مستمر امامان معصوم علیهم‌السلام و دانشمندان شیعه در دفاع از اسلام، در برابر هجمه‌ی افکار و عقاید منحرف غالیان، برخی از اقدامات آنان در حوزه‌ی فرهنگ قرآنی، تأثیراتی از خود برجای گذاشته است:

۱. جعل حدیث

شاید بتوان مهم‌ترین اقدام تبلیغاتی غالیان برای فریب و جذب مسلمانان را جعل حدیث و وارد کردن مخفیانه‌ی آن در میان روایات اصحاب ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام دانست. (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۹۱، ش ۴۰۲ و ص ۴۸۹ و ۴۹۰، ش ۴۰۱ و ص ۵۹۱) برای روشن شدن میزان و کیفیت تأثیر احادیث برساخته‌ی غالیان بر روایات (تفسیری و تأویلی)، به بررسی سه نمونه از این احادیث توجه کنید:

اول. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْقُمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ

وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَنَسِي، هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَتْ

عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۲۳)

سند حدیث ضعیف است؛ زیرا:

الف. معلی بن محمد: مضطرب الحدیث و المذهب شناخته شده است. (نجاشی،

۱۴۱۶، ص ۴۱۸/ ابن الغضائری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۹۶)

ب. جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: توصیفی از او در کتب رجالی نشده است.

ج. مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الطَّلْحِيِّ الْقُمِّي: توصیفی از او در کتب رجالی نشده است.

د. مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ: ضعیف و متهم به غلو است. (الطوسی، ۱۴۱۵، ص ۳۴۳ و

ص ۳۶۳/ الحلّی، ۱۴۱۷، ص ۲۵۰ و ص ۲۵۶/ نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۱۸۲ و ص ۳۶۵/ ابن الغضائری،

۱۴۲۲، ج ۱، ص ۹۱)

متن این روایت درباره آیه شریفه ذیل است: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسْوَى وَ لَمْ

نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه: ۱۱۵)؛ پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد، و عزم استواری برای او نیافتیم.

در میان مفسران، دیدگاه واحدی درباره «عهد» نام برده وجود ندارد، بلکه سه

احتمال در این باره مطرح شده که به شرح ذیل است:

۱- همان فرمان نزدیک نشدن به درخت بوده است که فرمود: «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ

الشَّجَرَةَ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.» (بقره: ۳۵)

۲- اعلام دشمنی ابلیس با آدم و همسرش بوده است که فرمود: «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ

وَ لِزَوْجِكَ.» (طه: ۱۱۷)

۳- عهد نام برده به معنای «میثاق» عمومی است که از همه انسان‌ها عموماً، و از

انبیا خصوصاً، و به وجهی مؤکدتر و غلیظ گرفته است.

نویسنده تفسیر المیزان، در تفسیر آیه شریفه، نظر واحدی ارائه نکرده؛ چرا که در

یک موضع، احتمال نخست را ترجیح داده و معتقد است: آنچه آن که از داستان آن

جناب در چند جای قرآن برمی‌آید، مقصود از «عهد» عبارت بوده از نهی از خوردن از درخت؛ همان‌گونه که در آیه ۱۹ سوره «اعراف» چنین آمده است: ﴿لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾؛ به این درخت نزدیک نشوید. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۳۰۷ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۱۹)

ایشان در جای دیگر، احتمال اولی را صحیح نمی‌داند؛ زیرا آیه شریفه ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ...﴾ (اعراف: ۲۰) و آیه بعدش ﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾ تصریح دارد بر اینکه آدم در حین خوردن از درخت، نه تنها نهی خدا را فراموش نکرده بود، بلکه کاملاً به یاد آن بود، در حالی که در آیه مورد بحث، از عهدی گفت‌وگو شده است که آدم آن را فراموش کرد. ایشان احتمال دوم را (همان تهدیدی که خدای تعالی کرد و ایشان را از پی‌روی ابلیس زنهار داد) نیز هر چند بعید نمی‌داند، ولی با ظواهر آیات مطابق نمی‌بیند و می‌نویسد: از ظاهر آیه نام‌برده برمی‌آید که منظور از آن زنهار، تهدید خصوص آدم ﷺ است. بدین‌روی، احتمال سوم، یعنی «عهد» به معنای «میثاق کلی» - نه به معنای «زنهار از ابلیس» - را با آیه مناسب می‌داند. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۲۸ به بعد)

علامه طباطبائی در جای دیگر، در خصوص روایت نام‌برده و روایات مشابه آن نیز معتقد است: این‌گونه روایات از باب تفسیر نیست، بلکه معنای مذکور در روایت درباره بطن قرآن است که احکام را به حقیقت آنها، و عهدها را به تأویل آنها ارجاع داده و این همان «ولایت الهی» است، نه تفسیر لفظ آیه. دلیل بر آنکه این‌گونه مطالب تفسیر نیست، اینکه این آیات، که دوازده آیه است، یک قصه را بیان می‌کند و اگر حمل آیه اول بر این معنا تفسیر باشد دیگر در آیات، چیزی که بر نهی از خوردن درخت دلالت کند، که رکن و اساس داستان و تکیه سایر آیات بر آن است، باقی نمی‌ماند. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۳۲۲ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۳۰)

باید توجه داشت که در برابر این حدیث، احادیث دیگری از اهل بیت علیهم السلام صادر شده است که «عهد» را «نهی از نزدیک شدن به درخت» معرفی می‌کند. برای مثال، از امام صادق علیه السلام در حدیث صحیحی گزارش شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَهَدَ إِلَى آدَمَ (ع) أَنْ لَا يَتْرَبَ هَذِهِ الشَّجَرَةَ، فَلَمَّا بَلَغَ الْوَقْتَ الَّذِي كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَسِيَ فَأَكَلَ مِنْهَا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فِتْنَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» فَلَمَّا أَكَلَ آدَمُ (ع) مِنَ الشَّجَرَةِ...» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۱۱۳، ح ۹۲)

این روایت به طریق دیگری نیز آمده است: «الطَّالِقَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ...» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۴۳) همچنین: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنِ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (ع) قَالَ: ...» (صدوق، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۱۳)

ترجمه: خدای - عز و جل - با آدم عهد کرده بود که به درخت نام‌برده نزدیک نشود، ولی وقتی آن هنگام رسید که در علم خدا گذشته بود که آدم سرانجام از آن درخت خواهد خورد، آدم عهد نام‌برده را فراموش کرد و از آن درخت خورد، و این است مراد خدای تعالی از اینکه فرمود: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فِتْنَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا...» (طه: ۱۱۵)

بنابراین، به نظر می‌رسد دلیلی ندارد تا ما به هر وسیله ممکن - ولو به وجهی ضعیف - از این گونه روایات دفاع کنیم. حتی در صورت پذیرش این نکته که روایت مذکور تأویل یا بیان مصداق است - آن گونه که مرحوم علامه طباطبائی معتقد است - معنایی صحیح و متناسب با آیه نمی‌توان برای آن تصور نمود. از این رو، آنچه به ذهن می‌رسد این است که روایت مذکور ساخته و پرداخته دست غالیانی همچون محمد بن سلیمان باشد.

دوم. «الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ الْأَئِمَّةُ وَ «أُخْرُ مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلُ وَاٰلِهِمْ» (فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ) (كليني، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۱۴ / عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۱۲)

سند روایت ضعیف است؛ زیرا:

۱. معلی بن محمد: مضطرب الحدیث و المذهب شناخته شده است. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۴۱۸ / ابن الغضائری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۹۶)
 ۲. علی بن حسان: غالی و به طور جدّ، ضعیف و فاسد الاعتقاد است. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۲۵۱ و ص ۴۵۲ / ابن الغضائری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۷۷)
 ۳. عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی: به ظاهر امامی است، ولی ضعیف و وضّاع حدیث است. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۲۳۵ / حلی، ۱۴۱۷، ص ۲۳۹)
- متن روایت درباره آیه شریفه است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٍ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ (آل عمران: ۷)؛ او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است که اساس این کتاب است (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها برطرف می‌گردد) و قسمتی از آن «متشابه» است [آیاتی که به سبب بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد]. اما آنها که در قلوبشان انحراف است به دنبال متشابهاتند تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند.

حتی اگر بتوان این روایت را به عنوان بیان مصداق پذیرفت، در این حدیث تعدادی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام از آیات الهی معرفی شده‌اند که این نمی‌تواند صحیح باشد. آن‌گونه که نویسنده تفسیر المیزان بیان کرده، آیات محکم و متشابه الهی از یک سنخ است، با این تفاوت که محکمت امّ الكتاب هستند. آیات محکم از این نظر «امّ الكتاب» خوانده می‌شوند که مرجع آیات متشابه هستند. پس قرآن کریم مشتمل بر آیاتی است که مادر و مرجع آیات دیگر است که متشابهند؛ آیاتی که برای فهمشان باید به آیات محکم رجوع نمود تا به کمک آنها، معنایشان مشخص شود و در نتیجه، همان آیات نیز محکم می‌شوند. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۱ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۰)

از این رو، بدیهی است که تطبیق آیات متشابه بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام نوعی مدح و تمجید از آنان است که سزاوار آن نیستند.

سوم. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ وَلايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً، هَكَذَا نَزَلَتْ.» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۸ / عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۰۹ / قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۹۸)

ترجمه: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که این آیه شریفه در حقیقت این‌گونه نازل شده بود: «و هر کس از خدا و رسول او درباره ولایت علی و ولایت ائمه پس از او اطاعت کند، البته به سعادت و پیروزی بزرگ نایل شود.»
این روایت درباره آیه شریفه ذیل است: «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» (احزاب: ۷۱)؛ هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند البته به سعادت و پیروزی بزرگ نایل شود.

سند حدیث ضعیف است؛ زیرا:

۱. معلی بن محمد: نزد نجاشی مضطرب الحدیث و المذهب شناخته شده است. (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۴۱۸ / ابن‌الغضائری، ۱۴۲۲، ج ۱ ص ۹۶)
 ۲. علی بن ابی‌حمزه بطائنی: از بزرگان واقفی بوده، و عقیده مشترک واقفیان انکار مرگ امام است. (سبحانی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۳۸۵) وی در بیشتر کتاب‌های رجالی، کذاب و ملعون شناخته شده است. (ابن‌الغضائری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۸۳ / طوسی، ۱۴۰۴، ص ۳۳۹، ص ۴۰۴-۴۰۶ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۲۵۰ / حلی، ۱۴۱۷، ص ۲۳۲ / طوسی، ۱۴۱۷، ص ۲۸۳)
- البته باید توجه داشت که صرف وجود برخی غالیان در سند حدیث و ضعف سندی، سبب نمی‌شود تا روایت را جعلی بدانیم.

از نظر متن نیز این روایت (در صورتی که نتوان آن را بر معنای صحیحی حمل کرد) قرآن کریم را تحریف شده معرفی می‌کند. از این‌رو، برخی این اضافات را از موضوعات علی بن ابی‌حمزه می‌دانند و یا اینکه او از کتاب‌های تفسیر باطنی علی بن حسان یا عبدالرحمن بن کثیر و یا سایر غلات برگرفته است. (معروف‌الحسینی، ۱۹۷۸، ص ۳۱۴)

روایت مورد بحث قابل حمل بر معنایی صحیح است. علامه طباطبائی نیز این‌گونه روایات تفسیری را یا از باب اشاره به سبب نزول (به این معنا که این‌گونه بود که آیه نازل شد) و یا از باب «جری و تطبیق» ذکر می‌کنند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۱۱۳)

البته ایشان روایات اسباب نزول را به طور کلی رد کرده و معتقدند: ما به روایات اسباب نزول اعتماد نداریم؛ زیرا اولاً، اسباب نزول این کتاب نظری و اجتهادی است، نه نقلی محض. با تحقق چنین احتمالی، روایات اسباب نزول اعتبار خود را از دست می‌دهد. ثانیاً، اگر روایات اسباب نزول از حیث سند هم صحیح باشد ممکن است متن آن به سبب شایع شدن نقل به معنا در حدیث و بی‌مبالاتی در ضبط حدیث، اشتباهاتی داشته باشد. به همین دلیل، باز هم قابل اعتنا نیست. همچنین ممکن است

از باب جعل و دسیسه باشد و وقتی شیوع جعل و دسیسه و به ویژه اسرائیلیات در آن وارد شده باشد دیگر اعتمادی به اسباب نزول باقی نخواهد ماند. آری، این مقدار قابل اعتماد هست که انسان از آنها کشف کند که ارتباط مخصوصی بین آیات و وقایع زندگی رسول خدا ﷺ وجود دارد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۵۷ و ۱۵۸)

مهدوی راد نیز مراد از این گونه نزول‌ها را وحی‌های بیانی (غیر قرآنی) می‌داند که در توضیح و تفسیر آیات توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ نازل شده است. (مهدوی راد، ش ۳۷، ص ۱۰۱)

بنابراین، روایت نام‌برده از نظر متن ایرادی ندارد. پس تردید در راویان آن است، و به دلیل وجود برخی غالیان در اسناد حدیث - همان‌گونه که ذکر شد - این توهم را ایجاد کرده که از کتاب‌های تفسیر غالیان برگرفته شده و ساختگی است.

با توجه به آنچه ذکر شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فعالیت گسترده غالیان در جعل حدیث از یک‌سو، سبب روی گردانی برخی از دانشمندان از روایاتی شده که این غالیان در سند آن دخیل بوده‌اند و آنها را در شمار روایات تحریف قرآن قلمداد کرده‌اند، و از سوی دیگر، توان برخی مفسران را در پاسخ‌گویی به این شبهات به خود مصروف داشته است.

بنابر آنچه ذکر شد، می‌توان آثار جعل حدیث غالیان بر تفسیر را به‌طور خلاصه، چنین بیان نمود:

اول. گستردگی وضع و جعل حدیث توسط غالیان، اعتماد به برخی احادیث تفسیری و تأویلی اهل بیت علیهم السلام را دچار خدشه کرده است.

دوم. برخی اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام و دانشمندان شیعه را به ناروا در معرض سوء ظن و اتهام غلو قرار داده است، به‌گونه‌ای که نمی‌توان به سادگی به همه احادیث این افراد اعتماد کرد (داوری، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۳۳۶-۴۴۸ / مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۳، پاورقی ص ۱) تا جایی که سبب گشته است حدیث‌شناس و دانشمند بزرگی همچون کلینی نیز در

معرض آسیب این جریان قرار گیرد و در نتیجه، نتوان بر تمام احادیث تفسیری و تأویلی نقل شده توسط ایشان در کتاب **الکافی** اعتماد کامل نمود.

سوم. سبب شده است تا برخی تفاسیر و تأویلات موجود در تفاسیر شیعه، تنها به بیان تأویل و مصداق بارز آیات درباره ائمه اطهار علیهم‌السلام و یا دشمنان ایشان محدود گردد.

چهارم. سبب شده تا دشمنان شیعه برخی از عقاید برحق را، که جزو معتقدات اصلی شیعه و پایه تفسیر صحیح آیات است، به بهانه غلو در آن، مورد هجوم قرار داده، در معرض تشکیک قرار دهند، به گونه‌ای که حتی برخی از دانشمندان شیعه نیز تحت تأثیر این جوسازی‌ها، منکر آن عقاید گردیده‌اند.

به‌عنوان نمونه، می‌توان از عقیده به عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از هرگونه خطا و اشتباه در قول و فعل، نام برد. اهل سنت تنها به عصمت در قول دینی (تبلیغی) قایل هستند و عصمت در امور دنیوی و عصمت از سهو فعلی را منکرند. آنها همچنین عصمت قبل از پیامبری را نفی کرده، معتقدند: نمی‌شود از رفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الگو گرفت؛ چراکه آن حضرت بشر است و گاه عصبانی می‌شود و ممکن است بی سبب بر کسی خشم بگیرد، یا دشنام دهد. (مسلم، ج ۸، ص ۲۶ / ابو ریه، ص ۴۱ / فخرالدین رازی، ۱۴۰۶، ص ۸) به نظر می‌رسد در اثر تبلیغات گسترده غالیان و جوسازی‌های دشمنان، دانشمند بزرگی همچون مرحوم شیخ صدوق به پی‌روی از استادش، ابن الولید، به گمان اینکه این عقیده از ناحیه غالیان وضع و داخل در دین شده، منکر عصمت نبی در امور دنیوی گردیده و معتقد به جواز سهو نبی در افعال گردیده است.

شیخ صدوق (ره) می‌گویند: غالیان از موقوفه - که خداوند آنها را لعنت کند - سهو نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را انکار می‌کنند و می‌گویند: اگر بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جایز باشد که در نماز مرتکب سهو گردد، پس باید روا باشد بر او که در تبلیغ نیز سهو کند؛ چراکه نماز بر

او یک فریضه است. (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۵۸ و ۳۵۹، ح ۱۰۳۱)

ایشان در خاتمه کلام خود، از قول محمد بن الحسن بن احمد الولید نقل می‌کند که گفت: «اولین درجه غلو، نفی سهو از نبی ﷺ است.» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۵۸ و ۳۵۹، ح ۱۰۳۱)

البته بعید نیست مراد ابن الولید از «نفی سهو»، سهوی باشد که از خداوند متعال نفی می‌شود: ﴿لَا تَأْخُذُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ (بقره: ۲۵۵) که در این صورت، ایشان برای مقابله با اندیشه غلو در حق پیامبر ﷺ چنین موضعی اتخاذ کرده، که در جای خود صحیح است. اما در کلام مرحوم صدوق، به سهو نبی در نماز اشاره شده، که پذیرفته نیست. این در حالی است که «زیارت جامعه کبیره»، را، که در بردارنده مقامات و صفات و کمالات امامان معصوم ﷺ (از جمله عصمت الهی آنان) است، شیخ صدوق به‌طور کامل در کتاب *لا يحضره الفقيه* (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۷۰، ب ۲۲۵، ح ۲) روایت کرده و در آغاز کتاب، به صحت همه محتویات آن حکم نموده و آن را حجت فیمابین خود و خدا قرار داده است. پس چگونه می‌توان کمتر از آن را برای پیغمبر گرامی ﷺ معتقد شد؟

البته بسیاری از دانشمندان شیعه با هوشیاری کامل، متوجه این مسئله بوده و سهو نبی را رد کرده و درباره عصمت ایشان کتاب نوشته‌اند. از جمله آنان، شیخ مفید (ره) کتابی به نام *عدم سهو النبي ﷺ* را در این زمینه کرده است.

۲. تأویل فاسد آیات

شاید بتوان مهم‌ترین اقدام تبلیغاتی غالیان در ترویج عقاید فاسدشان پس از جعل حدیث را تأویلات فاسد از آیات قرآن کریم دانست که مهم‌ترین این تأویلات در زمینه غلو در شأن اهل بیت ﷺ، تناسخ، تأویل آیات بر برخی رهبران‌شان، و تأویل آیات بر اباحی‌گری به منظور فریب و جذب افراد بیشتر دانست. در ذیل، به برخی از این تأویل‌های فاسد از آیات اشاره می‌شود:

الف. بر اهل بیت علیهم‌السلام؛ وجه اشتراک همه فرق‌های غالیان منتسب به شیعه، انحراف و غلو نسبت به شئون و مقامات اهل بیت علیهم‌السلام است که هر گروهی به نوعی دچار آن بوده. برای مثال:

نبوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اشتباه جبرئیل علیه‌السلام: گفته شده: برخی غالیان به نبوت حضرت علی علیه‌السلام معتقد شده و این‌گونه اظهار کرده‌اند که شباهت زیاد بین حضرت علی علیه‌السلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سبب شده است که حضرت جبرئیل علیه‌السلام اشتباه کند و به جای اینکه وحی را بر حضرت علی علیه‌السلام ابلاغ کند، بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ابلاغ کرده است! حتی برخی معتقدند: جبرئیل علیه‌السلام از روی عمد، این اشتباه را مرتکب شده و به همین دلیل، جبرئیل علیه‌السلام - العیاذ بالله - ملعون است! (امینی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۳۱۳ / تستری، ص ۲۳۸ / امین، ج ۱، ص ۷۲)

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ (مؤمنون: ۴۴)؛ سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم.

ایشان این آیه شریفه را این‌گونه تأویل کرده‌اند که در هر عصری دو رسول لازم است: یکی ناطق و دیگری خاموش. بنابراین، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسول ناطق و حضرت علی علیه‌السلام رسول خاموش بود. (کاظمی ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۷۱ / ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۵۰).

در صورت صحت چنین گزارشی مبنی بر اینکه برخی از غالیان اشتباه و یا تعدد جبرئیل علیه‌السلام بر خطا را سبب نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی کرده‌اند، این قول مستلزم نفی عصمت ملائکه و در نتیجه، تشکیک در صحت وحی، قرآن و الهی بودن آن است. این در حالی است که خداوند متعال به صراحت، در قرآن کریم فرموده است: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ خدا را در آنچه فرمان دهد معصیت نمی‌کنند و آنچه فرمان یافته‌اند انجام می‌دهند. این آیه دلالت دارد بر اینکه ایشان در دار دنیا

معصیت خدا نمی‌کنند و آنچه را به ایشان فرمان می‌دهد بجا می‌آورند. همچنین فرشتگان موکل بر آتش نیز از کارهای زشت معصوم هستند و از اوامر و نواهی خدا مخالفت نمی‌کنند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۴۷۷)

علم غیب ائمه علیهم‌السلام گفته شده: برخی غالیان با سوء استفاده از آیاتی که علم غیب را برای غیر خداوند متعال نیز اثبات کرده و همچنین اخبار غیبی که برخی ائمه اطهار علیهم‌السلام بیان نموده‌اند، این‌گونه وانمود کرده‌اند که اهل بیت علیهم‌السلام از همه ضمائر و کائنات آگاهند و علم غیب آنها با علم غیب خداوند متعال برابر است. (مفید، ۱۴۱۴، ص ۶۷) این قول مستلزم انکار اختصاص علم غیب ذاتی به خداوند متعال است. ترویج گسترده این عقیده سبب گشته است تا بسیاری از مفسران در ضمن تفسیر دو دسته از آیات قرآن، به توضیح «علم غیب» بپردازند:

دسته اول:

- (۱) ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ (انعام: ۵۰)؛
بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است، و (جز آنچه خدا به من می‌آموزد)، از غیب آگاه نیستم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام.
- (۲) ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (انعام: ۵۹)؛
کلیدهای غیب تنها نزد اوست و جز او کسی آنها را نمی‌داند.
- (۳) ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (نمل: ۶۵)؛
بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند، جز خدا.
- (۴) ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ (اعراف: ۱۸۸)؛
و اگر از غیب با خبر بودم سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید.
- (۵) ﴿وَمَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (احقاف: ۹)؛
و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد.

۶ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (جن:۶)؛ دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد.

دسته دوم:

۱ ﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ (آل عمران:۹)؛ و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم.

۲ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (آل عمران:۱۷۹)؛ چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید. این برخلاف سنت الهی است.) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر که را بخواهد برمی‌گزیند.

۳ ﴿غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ﴾ (روم:۲-۴)؛ رومیان مغلوب شدند (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت به‌زودی در چند سال غلبه خواهند کرد.

۴ ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ (قصص:۸)؛ آن کس که قرآن را بر تو واجب کرد تو را به جایگاهت [زادگاهت] بازمی‌گرداند.

۵ ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ﴾ (فتح:۲۷)؛ به‌طور قطع، همه شما به خواست خدا در کمال امنیت، وارد مسجدالحرام می‌شوید.

در حقیقت، سخن در این است که چگونه بین این آیات و روایات، که بعضی علم غیب را از غیر خدا نفی و بعضی اثبات می‌کنند، جمع نماییم؟ در اینجا، راه‌های گوناگونی برای جمع، از سوی مفسران ارائه شده است:

۱. از معروف‌ترین راه‌های جمع این است که منظور از اختصاص علم غیب به خدا، علم ذاتی و استقلالی است. بنابراین، غیر او هر چه دارند از ناحیه خداست.

۲. اسرار غیب دو گونه است: قسمتی مخصوص به خداست و هیچ کس جز او نمی‌داند؛ مانند قیام قیامت. و قسمتی از آن را به انبیا و اولیا می‌آموزد.

۳. اسرار غیب در دو جا ثبت شده است: در «لوح محفوظ» (خزانة مخصوص علم خداوند) که هیچ‌گونه دگرگونی در آن رخ نمی‌دهد و هیچ کس از آن آگاه نیست، و «لوح محو و اثبات» که علم به مقتضیات است، نه علت تامه، و به همین دلیل، قابل دگرگونی است و آنچه دیگران نمی‌دانند مربوط به همین قسمت است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۱۴۲-۱۵۴)

وجود ذوات پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ پیش از آدم ﷺ: برخی غالیان این‌گونه تبلیغ می‌کردند که ذوات دنیوی حضرت رسول ﷺ و اهل بیت ﷺ قبل از حضرت آدم ﷺ وجود داشت و حضرت آدم ﷺ اهل بیت و پیامبر ﷺ را دید و خداوند را به آنها قسم داد تا توبه‌اش پذیرفته شد. (مفید، ۱۴۱۴، ص ۸۳-۸۶) آنها آیه شریفه ذیل را بر عقیده خود حمل و تطبیق نمودند.

﴿فَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ (بقره: ۳۷)؛ سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت نمود (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه‌اش را پذیرفت.

لازمه این گفتار آن است که پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ فرزندان حضرت آدم ﷺ نباشند. روشن است که پیامد این قول انکار هم‌سنخ و هم‌جنس بودن پیامبر ﷺ با مردمی است که برای رهبری آنان مبعوث شده و این همان سخن مشرکان است که تعجب می‌کردند از اینکه اندازکننده‌ای از میان آنان برخاسته است: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْزِرٌ مِنْهُمْ﴾ (ص: ۴)؛ آنها تعجب کردند که پیامبر بیم‌دهنده‌ای از میان آنان به‌سویشان آمده است. این در حالی است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾ (اسراء: ۹۵)؛ بگو اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند و) با آرامش گام برمی‌داشتند ما فرشته‌ای را به عنوان پیامبر بر آنها می‌فرستادیم (چراکه رهنمای هر گروهی باید از جنس خودشان باشد).

ب. بر رأی **تناسخ و حلول**: ترویج عقیده به «تناسخ» یکی از ابزارهای بود که از پراکنده شدن پیروان گالیان از گرد رهبران جلوگیری می‌نمود. (صفری، ص ۱۶۳) آنها در نشر این عقیده، از تأویل آیات نیز بهره بردند. برای مثال، به نمونه‌های ذیل دقت کنید:

۱- «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ» (انعام: ۳۸)؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز کند، نیست، مگر اینکه امت‌هایی همانند شمایند.

این آیه را این‌گونه تأویل کرده‌اند که آنها همانند شما انسان بوده‌اند و به واسطه گناهان، به این شکل درآمده‌اند. بنابراین، آنها نیز همانند شما مکلفند. (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۳۸۸ / ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۴۵ / مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۲۷۵)

روشن است که منظور از «همانندی» در آیه شریفه، همانندی از همه ابعاد نیست، بلکه همانندی در حشر و بعث است که آیه شریفه «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (تکویر: ۵) آن را تأیید می‌کند و استدلال معتقدان به «تناسخ» به این آیه باطل است؛ چراکه اگر مماثلت بر همه وجوه حمل شود، باید حیوانات در شکل ظاهری و اخلاق و خلقت نیز شبیه ما باشند تا تکلیف بر آنها صحیح باشد، در حالی که آنها عاقل نیستند و تکلیف صحیح نیست، مگر با وجود کمال عقل. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۶۲)

برخی نیز مراد از این آیه و مانند آن را «نسخ باطن» می‌دانند؛ به این معنا که در ظاهر انسان می‌نمایند، اما در باطن صورتی همچون فرشته یا شیطان و یا یکی از حیوانات مثل سگ و گرگ دارند. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۷، ص ۴۳۳)

نویسنده تفسیر المیزان معتقد است: بطلان این حرف به خوبی روشن است؛ چراکه ذیل آیه شریفه که می‌فرماید: «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» با این معنا مخالفت دارد؛ زیرا انتقال به بدن‌های دیگر، حشر به سوی خدا نیست. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۸۳)

برخی از مفسران نیز اشاره کرده‌اند که عقیده به «تناسخ»، با قانون «تکامل» تناقض دارد و با منطق عقل سازگار نیست و مستوجب انکار معاد است، و این آیه

هرگز بر تناسخ دلالت ندارد؛ چراکه جوامع حیوانی مانند جوامع بشری هستند و آنها هم نصیبی از درک و فهم دارند و بر اساس آن مسئولند و بر همان اساس، حشر و بعث و حساب دارند و مشابهت آنها با انسان در این حالات است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۲۷۶ و ۲۷۵)

۲- «وَإِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴)؛ و هر امتی در گذشته، انذارکننده‌ای داشته است.

غالیان می‌گفتند: این حیوانات هم، که امت هستند، دارای پیامبرانی بوده‌اند که چون آنها را اطاعت نکردند، روحشان به بدن حیوانات داخل گردید. (نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۷۶/نوبختی، ۱۳۸۸، ص ۵۳/ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۴۵)

تنها دلیلی که در این آیه معتقدان به تناسخ بدان استدلال می‌کنند، «مشابهت» است که آن را از همه وجوه می‌دانند. بطلان این سخن در پاسخ آیه قبلی روشن گردید. علاوه بر آن، یکی از مفسران درباره مشابهت در این آیه شریفه، هفت وجه ذکر کرده که عبارت است از:

- ۱) مرا می‌شناسند و موخّندند و تسبیح و تحمید مرا می‌گویند.
- ۲) امت‌ها و جماعتی هستند مانند انسان، با هم انس می‌گیرند، توالد می‌کنند و...
- ۳) مانند ما هستند در اینکه خداوند خلق آنها و رزقشان را تدبیر نموده است.
- ۴) خداوند هر آنچه را متعلّق به احوال بشر است، مانند عُمر و رزق و آجل و سعادت، درباره حیوانات نیز در کتاب محاسبه کرده است.
- ۵) مشابهت در حشر روز قیامت را اراده کرده است.
- ۶) کفّار از آن حضرت درخواست معجزه آشکار و خدشه‌ناپذیر کردند. خداوند متعال بیان کرد که عنایت او شامل جمیع حیوانات شده؛ همچنان‌که شامل انسان‌ها شده است.

۷) در زمین هیچ انسانی نیست، مگر اینکه مشابهتی با برخی از حیوانات دارد...
(فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۵۲۳-۵۲۶)

از این رو، بطلان استدلال غالیانی که این آیه را مستمسکی برای ترویج عقیده تناسخ قرار داده‌اند، به خوبی روشن می‌شود.

۳- ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا تَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَنُهَا جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ (نساء: ۵۶)؛ کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هرگاه پوست‌های تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد) پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر الهی را بچشند.

آنها این آیه را نیز بر انتقال روح از بدنی به بدن دیگر و تحمل سختی‌ها برای پاک شدن تطبیق می‌کردند و آتش را چیزی غیر از همین عذاب‌های دنیوی نمی‌دانستند. (حسینی رازی، ۱۳۱۳، ص ۸۸)

از امام صادق علیه السلام نیز درباره این مسئله سؤال شد، فرمودند: پوست دوم هم در عین اینکه غیر پوست اول است، پوست همین شخص گنه کار است؛ همان‌گونه که اگر شخصی خستی را خرد کند، دوباره آن را خیس کرده خست بزند و به شکل اولش برگرداند، این خست همان خست اول نیست و غیر آن هم نیست، و در عین اینکه غیر آن است، همان است. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۹۴)

۴- ﴿وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ (اعراف: ۴۰)؛ داخل بهشت نخواهند شد، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد!

آنها در تأویل این آیه شریفه می‌گفتند: شتر که با بدن خودش نمی‌تواند از سوراخ سوزن رد شود، پس مراد از این آیه چیز دیگری است و آن این است که ارواح انسان‌های معصیت‌کار پس از این بدن انسانی به بدن حیواناتی مانند شتر منتقل می‌شود و این ارواح پس از مرگ آن شتر، به بدن‌های حیوانات کوچک‌تر منتقل می‌گردند تا پاک شود. در نهایت، به بدن شپش وارد می‌شود و این حشره می‌تواند از

سوراخ سوزن رد شود، و در آن هنگام است که دوباره به بدن انسان بازمی‌گردد و این است معنای وارد شدن به بهشت. (ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۴۹)

این در حالی است که در این جمله، ورودشان به بهشت تعلیق بر محال شده و این تعلیق بر محال کنایه است از اینکه چنین چیزی محقق نخواهد شد و باید برای همیشه از آن مایوس باشند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۱۱۵)

۵- ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾ (فجر: ۱۵ و ۱۶)؛ اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود و) می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است، و اما هنگامی که برای آمتحان، روزی‌اش را بر او تنگ می‌گیرد (مایوس می‌شود و) می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است.

غالیان می‌گفتند: منظور از «اکرام» آن است که روح او را در بدنی نیکو در سلسله تناسخ قرار دهد، و منظور از «اهانت»، آن است که روح او را در بدن انسان‌های فقیر و بیچاره در سلسله تناسخ قرار دهد. (ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۵۹ / نوبختی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۷)

اما از امام صادق علیه السلام گزارش شده است که حضرت پرسیدند: مردم درباره ارواح مؤمنان چه می‌گویند؟ پاسخ داده شد: می‌گویند: خداوند آنها را در پیکر پرندگان سبزرنگ در قندیل‌هایی در زیر عرش قرار می‌دهد. حضرت فرمودند: سبحان الله! این چه گفتاری است؟ مؤمن نزد خدا عزیزتر از آن است که خداوند متعال او را در پیکر پرنده‌ای قرار دهد. سپس فرمودند: ای یونس، وقتی خداوند مؤمن را قبض روح می‌کند روح او را در قالبی مانند همان قالب که در دنیا داشت، جا می‌دهد و ارواح مؤمنان در قالب‌های برزخی خود متنعم هستند؛ می‌خورند و می‌آشامند، و هنگامی که یکی از مؤمنان از دنیا رفت و به جمع آنان ملحق گردید او را با همان قیافه‌ای که در دنیا داشت، می‌شناسند. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۷۹)

- برخی دیگر از آیات که بر رأی «تناسخ» و «حلول» تأویل شده، عبارت است از:
- (۱) «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خُلُقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (اسراء: ۵۰ و ۵۱) آنها این آیه را نیز بر رأی خود (حلول) حمل کرده و گفته‌اند: ارواح انسان‌ها، حتی به جماداتی مانند سنگ و آهن نیز منتقل خواهد شد. (ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۵۹)
- (۲) «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره: ۲۸) آنها این آیه را نیز بر مرگ و حیات متعدد و متوالی انسان در این دنیا و بازگشت ارواح به بدن‌های جدید در همین دنیا حمل کرده‌اند. (نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۶، ص ۱۱۳ / مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۱۵، ص ۲۱۲)
- (۳) «عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَ تُشْبِهَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (واقعه: ۶۱) آنها می‌گفتند: آن آفرینش تازه همان بدن دیگری است که روح در همین دنیا به آن وارد می‌شود. (خسروشاهی، ۱۳۴۱، ص ۸۶)
- (۴) «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» (انفطار: ۸) آنها می‌گفتند: مراد از این صورت، بدن‌های متوالی است که روح به آنها منتقل می‌گردد. (ابن قتیبه، ص ۷۰ / سید رضی، ص ۳۴ / نوبختی، ۱۳۸۸، ص ۵۳ / ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۴۹)
- (۵) «وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» (انفال: ۱۷) برخی از غالیان این‌گونه تبلیغ می‌کردند که چون همان رسول خدا ﷺ بوده است که خاک پاشید، پس او همان خداوند است که در رسول خدا حلول کرده! (طوسی، ج ۵، ص ۹۴)
- گرچه ترویج این عقیده به سود غالیان بوده و آیات زیادی بر عقیده «تناسخ» و «حلول» تأویل شده، اما به راستی روشن نیست که چه میزان از این آیات توسط غالیان بر چنین معنایی حمل و تطبیق شده است؛ زیرا همان‌گونه که برخی از دانشمندان اسلامی بیان کرده‌اند، عقیده به تناسخ در میان ملل پیش از اسلام، در

اهل یونان و هند و دیگران وجود داشته و با نفوذ زندیقان در میان مسلمانان، با اندیشه غلو همراه گشته و گسترش یافته است. (مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۶۸)

ج. بر رهبران خود: برخی غالیان مانند «بیانیه»، با سوء استفاده از برخی الفاظ آیات قرآن، که نوعی مشابهت لفظی با نام رهبرشان داشت، آن آیه را بر رهبر خود تأویل و تطبیق نمودند. برخی دیگر نیز با دست‌اندازی و تحریف در تأویل آیات ارائه شده از سوی معصومان علیهم‌السلام آن را بر رهبر خود حمل و تطبیق می‌کردند و موجبات گم‌راهی افراد بیشتری را فراهم می‌نمودند. برای مثال، به موارد ذیل دقت کنید:

۱- «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» (آل عمران: ۱۲۸) «بیانیه»، که یکی از فرقه‌های غالیان هستند، این آیه را بر رئیس مذهب خود، یعنی «بیان ابن سمعان»^۱ تأویل می‌کردند. (تستری، شرح احقاق الحق، ج ۱، ص ۳ / ابن عاشور، ج ۱، ص ۲۹)

۲- «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سَيْنِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (تین: ۱-۳)؛ سوگند به انجیر و زیتون، و سوگند به طور سینا، و سوگند به این شهر امن و امان (مکه).

آنها «تین» را بر حضرت علی علیه‌السلام و «زیتون» را بر امام حسن علیه‌السلام و «طور سینین» را بر امام حسین علیه‌السلام و «بلد الامین» را بر محمد حنفیه تأویل می‌کردند که از بلد و شهر امن خارج خواهد شد و با تعدادی از یارانش، که به اندازه اصحاب اهل «بدر» یعنی ۳۱۳ نفرند، جباران را نابود خواهند کرد (ابن ابی خلف، ۱۳۶۱، ص ۳۰)

اساس این سخن روایتی است که در آن، تأویل «بلد امین» را پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی نموده است: «از امام کاظم علیه‌السلام آمده است: تین و زیتون امام حسن و امام

۱. بیان بن سمعان تمیمی، یکی از هفت نفری که مورد لعن امام صادق علیه‌السلام قرار گرفت. او همکار مغیره بن سعید بود که همراه او کشته شد و گروهی از غالیان، خود را به او منتسب نمودند. (خویی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳۷۰)

حسین علیه السلام و طور سینین علی بن ابی طالب علیه السلام و بلد امین حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۶۰۷ / فرات کوفی ۱۴۱۰، ص ۵۷۹) در روایتی دیگر، از امام محمد باقر علیه السلام مراد از «بلد امین»، فاطمه زهرا علیها السلام معرفی شده است. (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۱۰، ص ۲۹۰) و البته در روایتی نیز مراد از آن، همه ائمه اطهار علیهم السلام پس از حسین علیه السلام معرفی شده‌اند. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۳۰)

بر فرض صحّت این روایات، روشن می‌گردد که غالیاً با دست بردن در احادیث تأویلی و تحریف و جعل در روایت، آیه را بر محمد حنفیه تطبیق کرده‌اند که در حقیقت، ترکیبی است از جعل حدیث و تأویل فاسد از آیه شریفه.

۳- ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ﴾ (طور: ۴۴)؛ حتی اگر قطعه‌ای از آسمان، که نشانه عذاب است، ببینند، می‌گویند: چیزی نیست، ابری متراکم است. نقل شده که گروهی از آنان می‌گویند: آل محمد علیهم السلام آسمان هستند و شیعه زمین، و ابومنصور^۱ همان پاره‌ای از آسمان است که بر زمین فرود می‌آید. (سبحانی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۶ / بغدادی، ۱۹۷۷، ص ۲۳۴ / ابن عاشور، ج ۱، ص ۲۹ / ابن قتیبه، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۷۲) اما معنای آیه شریفه این است: کفری که دارند و اصراری که بر تکذیب دعوت حق می‌ورزند به حدّی رسیده است که اگر قطعه‌ای از آسمان را ببینند که بر سرشان فرود می‌آید، می‌گویند: نه، این آسمان نیست، بلکه ابری است غلیظ و روی هم افتاده؛ به هیچ وجه نشانه عذاب نیست. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۲)

۱. ابومنصور عجلی از تیره «بنی عجل» کوفه، بی‌سواد و بادیه‌نشین بود. ابتدا داعیه جانشینی امام باقر علیه السلام داشت و سپس داعیه پیامبری. (اشعری، ص ۸ / ابن ابی خلف، ۱۳۶۱، ص ۴۶)

د. **بر اباحی‌گری:** شهوت‌رانی، اباحی‌گری و کام‌پرستی به‌عنوان ابزاری کارآمد برای جلب حامیان بیشتر، توسط غالیان به کار گرفته شد تا به این وسیله، طرف‌داران بیشتری گرد خود جمع نمایند. (صفری، ص ۲۴۱)

غالیان در ترویج اباحی‌گری، معرفت امام و رهبر (معمولاً همان رهبران غلات) را جایگزین تمام احکام شرع قرار داده، معتقد شدند: هر کس امام و رهبر را شناخت هر کاری خواست می‌تواند بکند و همه احکام شرع از او برداشته می‌شود. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۳۱۶/ خوبی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۲۵۲/ شاکری، ۱۴۱۷، ج ۱ ص ۱۴/ اشعری، ص ۹/ مامقانی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۳ و ۱۵۴). آنان برای دستیابی بدین منظور، به آیات قرآن کریم استناد کرده، آنها را به گونه‌ای تفسیر و یا تأویل می‌کردند که توجیه‌کننده افکار و رفتار اباحی‌گرای ایشان باشد. برای مثال، موارد ذیل را ملاحظه کنید:

۱- ﴿فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ فَاَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ﴾ (مجادله: ۱۳)؛ اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را بر پا دارید و زکات بپردازید.

غالیان می‌گفتند: احکام شرع بر کسانی واجب است که امام خود را نشناخته باشند و مراد از «اذ لم تفعلوا» عدم معرفت امام است. این آیه می‌گوید: چون شما امام و پیامبر را نشناختید، باید نماز و زکات را به پا دارید، ولی ما، که رهبر خود را شناختیم، این اعمال بر ما واجب نیست. (ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۶۱/ نویختی، ۱۳۸۸، ص ۴۲ و ۴۳) آیه شریفه بدین معناست: چون از عمل بدانچه مکلف شده‌اید سر باز زدید و خدا هم از این سربیزی‌تان صرف‌نظر نموده، به عفو و مغفرت خود به شما رجوع نموده است، اینک رجوع او را غنیمت شمرده، در امتثال سایر تکالیفش، همچون نماز و روزه کوشش کنید. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۱۹۰)

۲- ﴿اَوْ يَرْوِجُهُمْ ذُكْرَانًا وَّ اِنَاثًا وَّ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيْمًا﴾ (شوری: ۵۵)؛ یا (اگر بخواهد) پسر و دختر (هر دو) را برای آنان جمع می‌کند، و هر که را بخواهد عقیم می‌گذارد.

برخی غالیان این آیه را چنین تأویل نمودند: خداوند به ازدواج درمی‌آورد مردان را با هم و زنان را با هم! ایشان از این آیه برای تجویز لواط و مساحقه سوء استفاده کردند. (بروجردی، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۲۲۰ / شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۶۱ / ابن ابی‌خلف، ۱۳۶۱، ص ۹۲ / نوبختی، ۱۳۸۸، ص ۸۴)

ولی از حضرت امام جواد علیه السلام روایت شده است که فرمودند: معنای آیه این است که پروردگار تزویج می‌کند حورالعین را به جوانان و مردان مؤمن و فرمانبردار. معاذالله که خداوند قصد نموده باشد آن معنا (لواط) را! چراکه هر کس مرتکب چنین عملی شود پروردگار او را در آتش جهنم مغلّد می‌دارد و عذابش را مضاعف می‌گرداند. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۷۹).

۳- «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ» (نساء: ۲۸) و «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف: ۱۵۷)؛ خدا می‌خواهد که بار شما را سبک کند و احکام دست و پاگیری که بر دوششان سنگینی می‌کرد لغو و بی اعتبار سازد.

یاران ابوالخطّاب می‌گفتند: مراد خداوند از دو آیه مزبور این است که خداوند به واسطه ابوالخطّاب برای ما تخفیف قایل شد و «اغلال» را، که همان نماز و روزه و زکات و جمیع واجبات است، از ما برداشت. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۲۹۰ / صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۲۰ / نوبختی، ۱۳۸۸، ص ۴۲ و ۴۳)

این درحالی است که در آیه شریفه «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا»، ضعیف بودن انسان از این روست که خدای سبحان در او، قوای شهوانی قرار داده است؛ قوایی که دایم بر سر علایق خود با انسان ستیزه می‌کند و وادارش می‌سازد به آن علایق عمل کند. بدین روی، خدای - عزّ و جلّ - بر او منت نهاد و شهواتی را بر او حلال کرد تا به این وسیله، شهوتش را بشکند. نکاح را به مقداری که مشکل عسر و حرج او را برطرف سازد، تجویز کرد و فرمود: «وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» (نساء: ۲۴) در اینجا «ما وراء» عبارت است از: همان دو طریق «ازدواج» و «خریدن کنیز» و نیز به

این وسیله، آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت نمود و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت (متعّه) را هم برایشان تجویز و تشریح کرد؛ زیرا با تجویز «متعّه» دیگر دشواری‌های نکاح دایم و مشقّت لوازم آن، یعنی صداق و نفقه را ندارند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۸۲)

اندیشه غالی‌گری، که با اباحی‌گری ملازم و همراه شده بود، بیش از هر کس دیگر، به نفع حاکمان ظالم و جائر تمام می‌شد - اگرچه این به معنای انحصار در آنها نیست - زیرا از یک‌سو، می‌توانستند خود را از اعتراضات شیعیان در برابر فضایح و جرایم خود مصون بدارند، و از سوی دیگر، مستمسک خوبی به دست آنان می‌داد تا بر ضد اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان راستین آنان اقدام نمایند. علاوه بر آن، این کار چهرهٔ ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و مفسّران واقعی قرآن کریم را پیش چشم سایر مسلمانان و سایر ملل مخدوش کرده، از اعتبار و جایگاه رفیع آنان نزد مردمان می‌کاست. گزارش ذیل شاهدی بر این ادعاست:

برخی نویسندگان حکایت کرده‌اند: یحیی بن عبدالحمید حمانی در کتاب خود، که در اثبات حقانیت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نگاشته، می‌نویسد: روزی به شریک گفتم، چگونه است که اقوامی حدیث جعفر بن محمد علیه‌السلام را ضعیف می‌شمرند؟ او پاسخ داد: شخص جعفر بن محمد علیه‌السلام انسان صالح و پرهیزگاری بود، اما عده‌ای از مردم جاهل و نادان گرد او را گرفته، مرتب نزد او رفت و آمد می‌کردند و احادیث ساختگی را، که دارای مضامین منکر و زشت و باطل بود، از قول او نقل می‌کردند... و در این راه، از نسبت دادن هرگونه منکری به جعفر بن محمد علیه‌السلام ابا نداشتند... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۳۰۲/خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۰، ص ۲۵ و ج ۱۴، ص ۹۹)

این گزارش حاکی از آن است که دشمنان اسلام تا حدّ زیادی در منزوی ساختن اهل بیت علیهم‌السلام و روی گردانی برخی از مسلمانان از گفتار و روایات ایشان، تحت تأثیر

فعالیت اباحی‌گرایانهٔ غالیان، موفق شده بودند، تا جایی که در صحیح بخاری، که نگارش آن معاصر با زمان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود، هیچ روایتی از امام صادق علیه السلام نقل نشده و از سایر امامان پیشین نیز تنها چند حدیث، که برخی از آنها نیز ساختگی است، گزارش شده. این در حالی است که واژگان: «عن ابی‌هریره» ۸۱۶ بار و «قال ابوهریره» ۵۸ بار و «ابا هریره» ۲۴۹ بار در این کتاب تکرار شده و حاکی از کثرت نقل روایت از اوست.

غالیان از هر چه می‌توانست آنها را در پیشبرد اهدافشان کمک کند، بهره می‌گرفتند. به این نمونه دقت کنید:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۴۵)؛ هیچ کس جز به فرمان خدا

نمی‌میرد.

برخی غالیان به پیروان خود اظهار می‌داشتند: زمانی که مرگ مؤمن فرارسد، خداوند به او وحی کرده، او را از مرگش آگاه می‌سازد و آیهٔ شریفهٔ مزبور را بر آن تأویل می‌کردند. (اشعری، ص ۱۲ / ایجی، ۱۹۹۷، ج ۳، ص ۶۸۱ / ذهبی، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۱۳۳ و ج ۵، ص ۷۶ / سبحانی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۳۷)

به نظر می‌رسد ترویج این تفکر می‌توانست به آنها این اطمینان را بدهد که چون هیچ وحیی مبنی بر مرگ قریب‌الوقوع آنها نشده است، پس، از خطرات باکی نداشته، برنامه‌های خود را دنبال نمایند، در حالی که بر اساس آنچه برخی مفسران بیان کرده‌اند، آیهٔ شریفه تعریضی است به کسانی که دربارهٔ کشته‌شدگان در راه خدا می‌گفتند: اگر به جنگ نرفته بودند، نمی‌مردند. همچنین تعریض به کسانی است که گفته بودند: اگر اختیار رهبری جنگ به دست ما بود این افراد کشته نمی‌شدند.

(طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۴۰)

۳. ترویج عقاید باطل

ترویج افکار و عقاید باطل شیوه دیگری بود که برای فریب افکار توده‌ها و جذب پیروان بیشتر، از سوی غالیان در زمینه‌های گوناگون به کار گرفته شد.

الف. عقاید باطل نسبت به قرآن: گفته شده: برخی غالیان معتقد به «تحریف قرآن به نقیصه» بودند، به‌ویژه اینکه نام ائمه اطهار علیهم‌السلام در قرآن بوده و اکنون حذف شده است. (معرفت، ۱۳۷۶، ص ۱۷۰ به بعد) همچنین مدعی بودند سوره‌ای به نام «ولایت» جزو قرآن بوده و حذف گردیده است. (سبحانی، ص ۱۱۰ / سبحانی، ۱۴۲۰، ص ۴۳۹ / دروزه، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۱)

روشن است که قول به تحریف، پایه و اساس تفسیر و تمسک به قرآن کریم را تخریب کرده، یکی از مهم‌ترین دلایل و حجت‌های بین خدا و بشر را از اعتبار ساقط می‌کند. از سوی دیگر، بر عدم قدرت خداوند متعال بر حفظ قرآن در اختیار جامعه دلالت دارد، در حالی که خداوند متعال در سخن خود، فرموده است: قرآن نازل شده را حفظ خواهد نمود. (حجر: ۹)

ترویج قول به تحریف قرآن از سوی غالیان، از یک‌سو، سبب گشته است تا برخی اخباریان همچون محدث نوری در **فصل الخطاب** و جزائری در **منیع الحیة** تحت تأثیر این روایات قرار گیرند و بهانه‌ای به‌دست دشمنان دهند تا شیعه را متهم به اعتقاد به تحریف نمایند، (ابن علی عواجی، ص ۲۸۷) و از سوی دیگر، تلاش دانشمندان و مفسران بسیاری را در رفع این اتهام از شیعه به خود مشغول داشته است؛ چنان‌که برخی از نویسندگان معاصر اقوال بسیاری از دانشمندان شیعه مبنی بر عدم تحریف قرآن از گذشته تا کنون را جمع‌آوری و ذکر نموده‌اند. (سبحانی، ۱۴۲۰، ص ۴۳۹ / صافی گلپایگانی، ج ۲، ص ۳۷۷)

ب. عقاید باطل نسبت به صحابه: گفته شده: برخی از غالیان مانند «کاملیه» قایل به کفر جمیع صحابه شدند؛ چراکه حضرت علی علیه السلام را به نص صریح، مستحق خلافت می‌دانستند. از این‌رو، تمام صحابه‌ای را که به ولایت حضرت تن ندادند و یا با مخالفان حضرت به مبارزه برخاستند و حتی خود حضرت علی علیه السلام را به جرم عدم مبارزه با مخالفان، کافر قلمداد کرده‌اند. (شرف‌الدین، ۱۳۷۳، ص ۱۴ و ۱۵ / امینی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۳۱۳ / ابن هیثم بحرانی، ۱۴۱۷، ص ۱۷۱)

بعید نیست ایشان پس از اینکه دیدند تمام فرق مسلمانان قایل به کفر و عدم اسلام غالیان هستند و سلوک و اعتقادات صحابه را بر خلاف مرام و مکتب خود دیدند، قایل به کفر جمیع صحابه شدند. البته تردیدی نیست که این عقیده غالیان موجب شد اهل سنت در مقابل آنان موضع گرفته، جمیع صحابه را عادل قلمداد کنند (ابن اثیر، ج ۲، ص ۳ / ابن حجر، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۷) و برخی از آنان را در فضیلت برتر از ملائکه بدانند، با آنکه خود به گمراهی و نفاق برخی از آنان معترفند. سید مرتضی معتقد است: همچنان که عده‌ای در حق امیرالمؤمنین علیه السلام به این نحو (الوهیت) غلو نمودند، از سوی دیگر، گروهی در جهت عکس، غلو کرده، به چیزهایی معتقد شدند که از آنها تن انسان به لرزه می‌افتد. ایشان به صورتی غلو نمودند که صاحب قرآن راضی به آن نیست؛ مانند آنچه در حق ابوبکر و عمر و عثمان گفتند و غلو آنها فضیلت ایشان را از سایر ملائکه بالاتر برد و روایات معروفی را روایت کردند که در شاعت، جاری مجرای همان است که از اصحاب حلول (غالیان) ذکر شده است و با آن برابری می‌کند. (سید مرتضی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۱۸)

معلوم است که این افراط و تفریط می‌تواند سبب کنار گذاشتن و طرح بسیاری از روایات صحیح از یک سو، و اخذ بسیاری از روایات ناصحیح از سوی دیگر، باشد.

نتیجه

دسیسه‌ها، ترفندها و تبلیغات سوء غالیان زمینه‌ای ایجاد کرده است تا برخی تفاسیر و تأویلات آیات در تفاسیر شیعه در خصوص اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنان ایشان محصور شود. (در برخی روایات تفسیری و تأویلی شیعه، در تعیین مصادیق آیات، به مصادیق بارز اکتفا شده است.) مهم‌تر اینکه برخی روایات تفسیری و تأویلی ساختگی و دروغین به جرگه احادیث اهل بیت علیهم‌السلام راه یافته، موجبات اتهام دشمنان بر ضد شیعه را فراهم آورد، به گونه‌ای که مستمسک خوبی پیدا کردند تا به این بهانه، شیعه را متهم به غالی‌گری نموده، افکار عمومی سایر مسلمانان را فریب دهند و به سرکوب شیعه پردازند. بنابراین، آشنایی مفسران و محدثان عالی‌قدر اسلام، اعم از شیعه و سنی، با اقدامات غالیان و تأثیر آنها بر حوزه فرهنگ قرآنی، ضروری است، تا بدین وسیله، از ورطه پذیرش باورهای ساختگی آنان به دور مانده، از پیامدهای مخرب آن در تفرقه بین مسلمانان جلوگیری نمایند.

پیشنهاد می‌شود: مجمعی علمی از سوی دانشمندان شیعه و سنی در جهت تقریب بیشتر مذاهب تشکیل شود و روایاتی را که احتمالاً تحت تأثیر غالیان به کتب روایی و تفسیری سرایت کرده استخراج و معرفی نمایند تا زین پس، بهانه از دشمنان دانا و دوستان نادان گرفته شود و دیگر نتوانند با سوء استفاده از این گونه روایات و ایراد سخنان ناروا، به وحدت مسلمانان خدشه وارد سازند.

منابع

١. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیة، ١٣٧٨ق.
٢. ابن ابی‌خلف اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، تصحیح محمدجواد مشکور، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ١٣٦١.
٣. ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی بن ابی‌الکرم، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، تهران، اسماعیلیان، بی‌تا.
٤. ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٥.
٥. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٠٨ / بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.
٦. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنویر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، در: نرم افزار جامع تفاسیر نور.
٧. ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، أحكام القرآن، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
٨. ابن علی عواجی، غالب، فرق معاصره، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، در: نرم افزار مکتبه الشامله.
٩. ابن غضائری، احمد بن حسین بن عبیدالله، رجال ابن الغضائری، تحقیق سید محمد رضا حسینی، قم، دارالحديث، ١٤٢٢.
١٠. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، تأویل مختلف الحديث، تحقیق محمد زهری النجار، بیروت، دارالجیل، ١٣٩٣ق.
١١. _____ ، تأویل مشکل القرآن، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
١٢. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌جا، نشر ادب الحوزه، بی‌تا.
١٣. ابن هیثم بحرانی، میثم بن علی، النجاة فی القيامة فی تحقیق امر الامامة، قم، مجمع فکری اسلامی، ١٤١٧.
١٤. ابو ریه، محمود، اضواء علی السنّة المحمّديه، قاهره، نشر البطحاء و دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.

١٥. اسفرايني، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، **تاج التراجم في تفسير القرآن للأعاجم**، تهران، علمي و فرهنگي، ١٣٧٥.
١٦. اشعري، ابوالحسن علي بن اسماعيل، **مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين**، ط. الثالثة، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي.تا.
١٧. امين، سيد محسن، **ايعان الشيعه**، بيروت، دارالتعارف، بي.تا.
١٨. اميني، عبدالحسين احمد، **الغدير**، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٣٩٧.
١٩. ايجي، عضدالدين عبدالرحمن بن احمد، **كتاب المواقف**، تحقيق د. عبدالرحمن عميره، بيروت، دارالجيل، ١٩٩٧.
٢٠. بحراني، سيد هاشم، **البرهان في تفسير القرآن**، تهران، بنياد بعثت، ١٤١٦.
٢١. بخاري، ابوعبدالله محمد بن اسماعيل، **صحيح البخاري**، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١.
٢٢. بروجردي سيد محمد ابراهيم، **تفسير جامع**، تهران، صدر، ١٣٦٦.
٢٣. بغدادي، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد، **الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية**، ط. الثانية، بيروت، دار الآفاق الجديد، ١٩٧٧.
٢٤. تستري، شهيد قاضي نورالله، **احقاق الحق**، بي.جا، بي.نا، بي.تا.
٢٥. _____، **شرح احقاق الحق و ازهاق الباطل**، تحقيق سيد شهاب الدين حسيني مرعشي نجفي، بي.جا، بي.نا، بي.تا.
٢٦. حسيني رازي، سيد مرتضي، **تبصرة العوام في مقالات الانام**، تهران، ج مجلسي، ١٣١٣.
٢٧. حلي، ابومنصور حسن بن يوسف بن مطهر، **خلاصة الاقوال في معرفة الرجال**، جواد قتيومي، بي.جا، مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧.
٢٨. خسروشاهي، سيد رضا، **علل ظهور فرق و مذاهب اسلامي**، تهران، تهران، ١٣٤١.
٢٩. خويي، سيد ابوالقاسم، **معجم رجال الحديث**، تحقيق لجنة التحقيق، ط. الخامسة، بي.جا، مركز النشر الثقافة الاسلاميه، ١٤١٣.
٣٠. داوري، مسلم، **اصول علم الرجال بين النظرية و التطبيق**، ج دوم، قم، مؤسسه محبين، ١٤٢٦.
٣١. دروزه، محمد عزت، **التفسير الحديث**، قاهره، دار احياء الكتب العربية، ١٣٨٣.
٣٢. ذهبي، محمد حسين، **التفسير و المفسرون**، قاهره، دارالكتب الحديثه، ١٣٨١.

۳۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲.
۳۴. سبحانی جعفر، **بحوث فی الملل و النحل**، قم، اسلامی، ۱۴۱۴.
۳۵. _____، **رسائل و مقالات**، بی جا، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، بی تا.
۳۶. _____، **مفاهیم القرآن**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، (دارالتبلیغ)، ۱۴۲۰.
۳۷. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین، **تلخیص البیان عن مجازات القرآن**، بی تا، بی نا، بی تا.
۳۸. سید مرتضی، الشریف ابی القاسم علی بن الطاهر ابی احمد الحسین، **الشافی فی الامامه**، ج دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰.
۳۹. شرف الدین، سید عبدالحسین، **اجوبه مسائل جارالله**، ط. الثانيه، صیدا، مطبعة العرفان، ۱۳۷۳.
۴۰. شریف لاهیجی، محمد بن علی، **تفسیر شریف لاهیجی**، تهران، داد، ۱۳۷۳.
۴۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد، **الملل و النحل**، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۴.
۴۲. صافی گلپایگانی، لطف الله، **مجموعه الرسائل**، بی جا، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، بی تا.
۴۳. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، **تفسیر القرآن الکریم**، تحقیق محمد خواجه، ج دوم، قم، بیدار، ۱۳۶۶.
۴۴. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، **کمال الدین و تمام النعمه**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، اسلامی، ۱۴۰۵.
۴۵. _____، **من لا یحضره الفقیه**، تحقیق علی اکبر غفاری، ج دوم، قم، اسلامی، ۱۴۰۴.
۴۶. صفری، نعمت الله، «غلات و تأثیر آن در افکار و عقاید و تاریخ شیعه»، پایان نامه کارشناسی ارشد، مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم.
۴۷. طباطبائی، سید محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، اسلامی، ۱۴۱۷.
۴۸. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۴۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۳.
۵۰. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **اختیار معرفة الرجال**، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۴.

۵۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **التبیان**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۲. _____، **الفهرست**، تحقیق شیخ جواد قیومی، بی جا، مؤسسه نشر الفقه، ۱۴۱۷.
۵۳. _____، **رجال الطوسی**، قم، اسلامی، ۱۴۱۵.
۵۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵.
۵۵. عسکری، سید مرتضی، **عبدالله بن سبأ**، چ ششم، بی جا، توحید، ۱۴۱۳/ چ پنجم، بی جا، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۵.
۵۶. _____، **یکصد و پنجاه صحابی ساختگی**، ترجمه عطا محمد سردارنیا، تهران، دانشکده اصول الدین، ۱۳۷۸.
۵۷. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، **عصمة الانبیاء**، قم، منشورات الکتبی النجفی، ۱۴۰۶.
۵۸. _____، **مفاتیح الغیب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰/ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵.
۵۹. فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، **تفسیر فرات کوفی**، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰.
۶۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، قم، هجرت، ۱۴۱۰/ قم، اسلامی، ۱۴۱۴.
۶۱. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری، **الجامع لأحكام القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵.
۶۲. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷.
۶۳. کاشانی ملا فتح الله، **تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین**، تهران، علمی، ۱۳۳۶.
۶۴. کاظمی، جواد بن سعید، **مسالك الأفهام الی آیات الأحكام**، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۵.
۶۵. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، **الکافی**، چ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۶۶. مامقانی، عبدالله، **تلخیص مقباس الهدایه**، پاورقی و تلخیص علی اکبر غفاری، تهران، صدوق، ۱۳۶۹.
۶۷. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۶۸. مدرّسی طباطبائی، حسین، **مکتب در فرایند تکامل (مبانی فکری شیعه در سه قرن نخست)**، بی جا، بی نا، ۱۳۷۵.

۶۹. مسلم قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۷۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۷۱. معرفت، محمدهادی، مصونیت قرآن از تحریف، ترجمه محمد شهرابی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۷۲. معروف الحسینی، هاشم، دراسات فی الحدیث و المحدثین، لبنان، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۷۸.
۷۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، بیروت، لبنان، دارالمفید، ۱۴۱۴.
۷۴. _____، تصحیح الاعتقادات الامامیه، تهران، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ / تحقیق: حسن درگاهی، ط. الثانیه، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴.
۷۵. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۷۶. مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۱.
۷۷. موسوی همدانی، سید محمداقرا، ترجمه تفسیر المیزان، قم، اسلامی، ۱۳۷۴.
۷۸. مهدوی راد، «میراث مکتوب شیعه». فصل نامه علوم حدیث، ش ۳۷، پاییز ۱۳۸۴.
۷۹. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد، رجال النجاشی، قم، اسلامی، ۱۴۱۶.
۸۰. نجدی، سلیمان بن عبد الوهاب، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه، بی جا، مرکز الأبحاث العقائدیة، بی تا.
۸۱. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرق الشیعه، ج چهارم، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۸.
۸۲. نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶.